روزنامه شرق

اندیشه • ورزش

انقلاب نارنجی با رنگ سورمه‌ای — صفحه ۸

کی‌روش ستاره ایران در برزیل — صفحه ۸

زینب بداوی: مهم‌ترین هدفم وارونه‌کردن هرم است — صفحه ۱۰

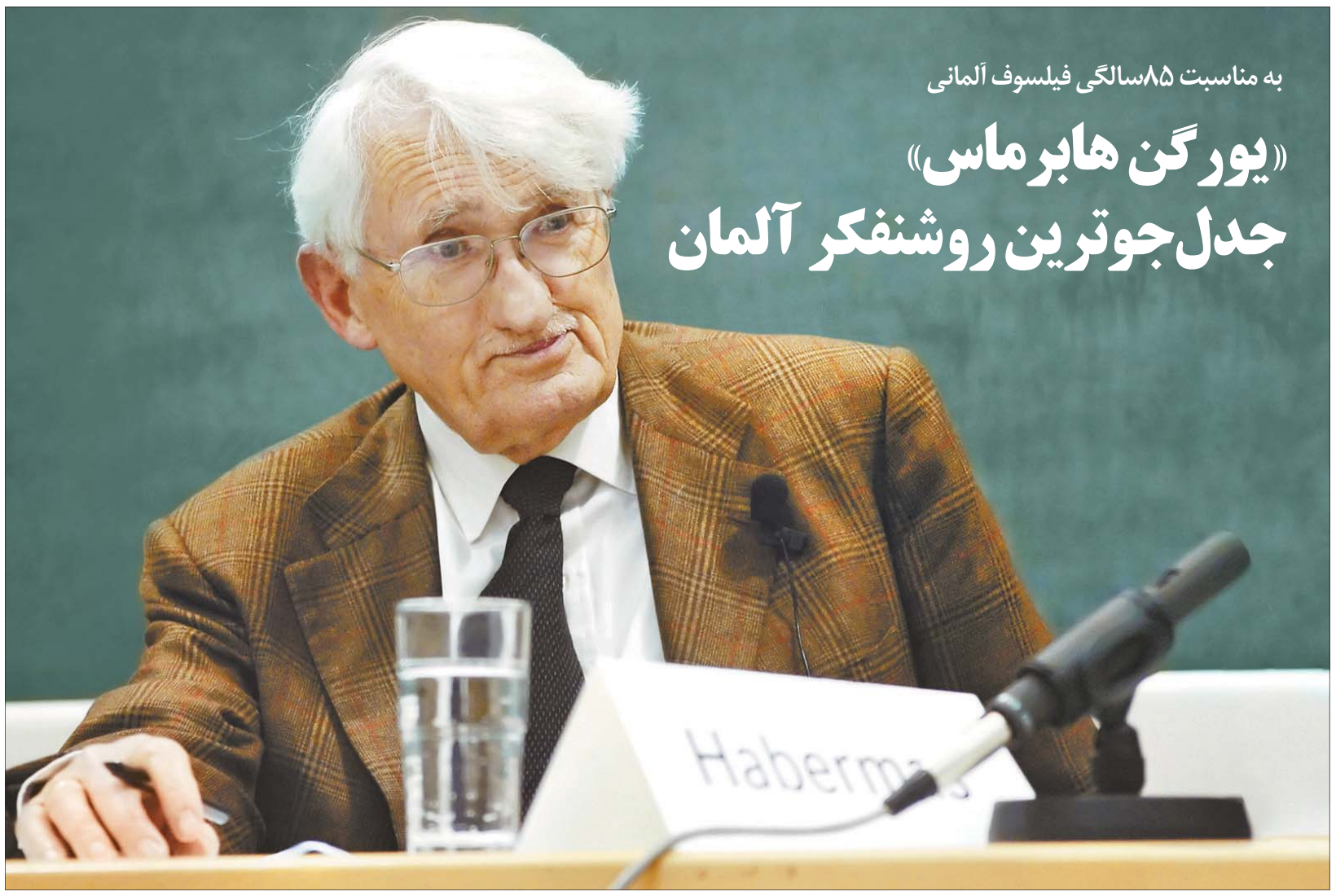

به مناسبت ۸۵سالگی فیلسوف آلمانی

«یورگن هابرماس» جدل‌جوترین روشنفکر آلمان

خسرو ناقد

یورگن هابرماس، آخرین بازمانده از اندیشمندان «مکتب فرانکفورت» و یکی از سرشناس‌ترین شاگردان تئودور آدورنو، در ۸۵سالگی همچنان در گستره فلسفه نظری و بسط «نظریه انتقادی» پوینده و جست‌وجوگر است. موضوع و مضمون کتاب‌ها، مقاله‌ها و سخنرانی‌های سال‌های اخیر هابرماس نشان از تیزبینی و دوراندیشی او در طرح مسایل مهم امروز و فردای جوامع بشری دارد. انتقادهای شدید او از مدیران‌ارشد بانک‌ها و موسسات مالی و اقتصادی و سیاستمدارانی که بحران مالی سال ۲۰۰۸ میلادی را موجب شدند، نشان می‌دهد که این جامعه‌شناس و فیلسوف آلمانی در نظریه‌پردازی‌های انتزاعی غرق نشده است و در مقابل رویدادهای مهم روز، واکنش نشان می‌دهد.

یورگن هابرماس را «جدل‌جوترین روشنفکر آلمان» لقب داده‌اند. البته میل به جدل و مناظره در او بیش از مجادله‌های روشنفکرمآبانه‌ای است که کم‌وبیش برای خودنمایی و ارضای شخصی صورت می‌گیرد. هابرماس بیش از نیم قرن است که هم در جدل‌های فلسفی مشرب اصالت تحصل (پوزیتیویسم) شرکت می‌جوید و هم به نقد نظریه‌های فیلسوفان فرانسوی می‌پردازد؛ هم در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ سده گذشته جنبش اعتراضی دانشجویان در اروپای غربی و آمریکای شمالی و پیامدهای آن را با نگاهی انتقادی همراهی می‌کرد و هم در مناظرات مورخان درباره بی‌مانندی تاریخی فاجعه هولوکاست (کشتار نظام‌مند یهودیان در دوران رایش سوم) شرکت می‌جست. انتقاد به چگونگی اتحاد دو آلمان از بحث‌های مورد علاقه او بود، بی‌آنکه از مباحثی دوری جوید که در سال‌های اخیر در محافل روشنفکری پیرامون نقش و جایگاه دین جریان دارد.

او در کنار گفت‌وگو در مورد بحرانی که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن و افول ایدئولوژی کمونیستی گریبانگیر روشنفکران اروپایی و کلا روشنفکران چپ‌گرا شده است، از پرداختن به مساله رشد روزافزون راست‌گرایی افراطی در برخی جوامع اروپایی و برخورد و درگیری‌های خشونت‌آمیزی که نئونازی‌ها با مهاجران و خارجیان مقیم آلمان و به‌خصوص خارجیان غیراروپایی دارند، غافل نشده است. او که یکی از مخالفان جنگ است، در سال‌های اخیر نه‌تنها در مصاحبه‌ها و مقاله‌های خود در مخالفت با جنگ گفته و نوشته، بلکه با شرکت در تظاهرات خیابانی، هم جنگِ کوزُوو، هم کشتار مسلمانان در بوسنی- هرزگوین و هم جنگ در عراق را محکوم کرده است. هابرماس در کنار تدریس فلسفه، برای سخنرانی و گفت‌وگو با دولتمردان و دانشگاهیان و روشنفکران به گوشه و کنار جهان سفر می‌کند. سخنرانی در نشست رهبران حزب سوسیال‌دموکرات آلمان درباره آینده اتحادیه اروپا، مناظره با کاردینال یوزف راتسینگر – یک‌سال پیش از انتخاب راتسینگر به‌رهبری کلیسای کاتولیک- و سفر او به ایران در دوران ریاست‌جمهوری محمد خاتمی و گفت‌وگو با دانشگاهیان، تنها نمونه‌ای از این‌گونه فعالیت‌هاست.

هابرماس و نثر و زبان پیچیده

زبان نوشتاری بنیانگذاران «مکتب فرانکفورت»، به‌ویژه زبان یورگن‌هابرماس که در زمره اندیشمندان این مکتبِ شبه‌مارکسیستی به‌شمار می‌آید، زبانی دشوار، پیچیده و تا حدی ناروشن است. این زبان نکوهیده و مذموم، سنتی است که از هگل به‌جا مانده، مارتین هایدگر آن را ادامه داده و پس از ایشان، زبان اغلب روشنفکران آلمان (و شاید اکثر روشنفکران جهان) شده است. تنها تفاوتی که در این زمینه میان هابرماس و دیگر روشنفکران هگل‌گرا وجود دارد آن است که او خود به این امر معترف است که نوشته‌هایش غامض و پیچیده است و از این‌رو فهم آثار و درک افکارش با دشواری دوچندان همراه است.

درباره زبان پیچیده هابرماس داستانی جالب بر سر زبان‌هاست: یکی از شاگردان سابق هابرماس نقل می‌کند که در سال ۱۹۶۶ میلادی، در تالاری در دانشگاه فرانکفورت که مملو از دانشجویان رشته فلسفه بود، دانشجویی سخنان پروفسور هابرماس را با این خواهش قطع می‌کند که اگر ممکن است منظورش را اندکی واضح‌تر بیان کند؛ چون فهم آنچه بیان می‌کند، دشوار است. نیمی از دانشجویان حاضر در سالن، به‌نشانه پشتیبانی از این درخواست، دست می‌زنند. هابرماس در پاسخ می‌گوید که تمام توان خود را به‌کار خواهد گرفت تا سخنانش قابل فهم شود؛ ولی به ناگاه نیم دیگر دانشجویان به نشانه اعتراض به پاسخ هابرماس های‌وهوی می‌کنند. هابرماس خطاب به معترضان می‌گوید، می‌تواند به‌آنان اطمینان دهد که کوشش او برای عملی‌کردن این نیت، یعنی بیان ساده و واضح سخنانش، بی‌تردید به نتیجه نخواهد رسید.

لازم است به این نکته نیز اشاره کرد که ماکس هورکهایمر و تئودور آدورنو، دو نفر از بنیانگذاران «مکتب فرانکفورت»، به موضوع کاربرد زبان از منظر نقد ایدئولوژی نیز می‌نگریستند. آنان به زبانِ روان و شفاف بدگمان بودند. چنین زبانی برای آنان در مظان این اتهام قرار دارد که «جاافتاده» و «کلیشه‌ای»بودن آن موجب می‌شود تا در خدمت «خردِ ابزاری» قرار گیرد و وسیله‌ای ایدئولوژیک شود برای تیرگی و پرده‌پوشی. آنان در پیشگفتار کتاب «دیالکتیک روشنگری» اشاره می‌کنند که «روشنی دروغین، تنها تعبیری دیگر برای اسطوره است.» از این‌رو، زبان و نثر دشوار و تا حدی استعاری این کتاب، به ظن آنان، حاکی از نوعی ایستادگی در برابر «ابزاری‌کردن» زبان است.

هابرماس و نقش دین در گستره عمومی

یکی از آخرین کتاب‌های هابرماس با عنوان «میان طبیعت‌باوری و دین» دربرگیرنده جستارهایی فلسفی است که در کانون آن یکی از مهم‌ترین مباحث دوران ما قرار دارد. او در این کتاب به بحث درباره رویارویی گرایش‌های طبیعت‌گرایانه کنونی از یک‌سو و گسترش فزاینده نفوذ اعتقادات مذهبی از سوی دیگر پرداخته است. هابرماس در یکی از معروف‌ترین سخنرانی‌های خود با عنوان «دین در گستره عمومی» که به‌مناسبت دریافت جایزه هولبرگ در سال ۲۰۰۵ میلادی در دانشگاه برگِن نروژ ایراد کرد، به مساله گسترش نفوذ ادیان در عرصه عمومی بسیاری از کشورها و نیز دوقطبی‌شدن جوامع به شهروندان سکولار و شهروندان مذهبی و خطر رویارویی‌های خشونت‌آمیز که از این طریق می‌تواند جوامع گوناگون را به بحران‌های جدی سوق دهد، پرداخته است. مبدا او این فرضیه است که ادیان، به‌عنوان تنها عنصر زنده و باقیمانده از عناصر فرهنگ‌ساز در تمدن‌های باستانی، همچنان قادرند جایگاه خود را در ساختارهای پرپیچ‌وخم جوامع مدرن حفظ کنند. او تاکید دارد که انکار این واقعیت و نادیده‌انگاشتن جایگاه ادیان در جوامع کنونی، به‌دور از منطق است.

هابرماس احتمال می‌دهد که ادیان بزرگ، هنوز از درونمایه معنوی بالقوه‌ای برای الهام‌بخشی برخوردارند، مشروط بر آنکه قواعد عرصه رقابت‌های دموکراتیک را به رسمیت بشناسند و نیروی معنوی بالقوه خود را در گستره معیارهای حقیقی و با زبان سکولار (این‌جهانی) بیان کنند. او معتقد است تعالیم ادیان بزرگ جهانی، در صورتی به حیات خود می‌توانند ادامه دهند که همچنان از نیروی آرام‌بخش و مسالمت‌آمیز قصص دینی نافذ، انگاره‌های پرقدرت و نیز تبیین‌های گویا و متقاعدکننده و براهین کلامی بهره جویند. اما همزمان تاکید می‌کند که این نیرو صرفا از طریق ارتباط و مفاهمه‌ای سالم و عاری از قهر و خشونت گسترش می‌یابد و تنها از این طریق می‌تواند بر نسل‌های آینده تاثیری وجودی بگذارد، و نه از طریق تلقین و تمکین و ترور، بلکه از راه اقناع عقلانی انسان‌هایی که در مناسبات آزاد خویش، همان گونه که می‌توانند «آری» بگویند، مختارند «نه» بگویند. هابرماس پلورالیسم دینی را نه صرفا ضرورتی ملی که ضرورتی جهانی می‌داند. در گفتمان دینی نیز، دیدگاه‌های متعارض باید امکان رقابت داشته باشند تا از این طریق، توان بالقوه آنها فعلیت یابد. گفت‌وگوی درون‌فرهنگی یا درون‌دینی و نیز گفت‌وگوی فرهنگ‌ها و مباحث بین‌الادیانی، در صورتی ممکن می‌شود که دولت‌ها عرصه را برای مباحثه و مفاهمه طرفین با یکدیگر باز نگاه دارند. به عبارت دیگر، در جامعه‌ای مدرن و باز، فرآیند عینی جداسازی دین و دولت، از منظر فردی دیندار، غایت فی‌نفسه نیست، بلکه شرط لازم و نه کافی تداوم حیات و سرزندگی سنت دینی است که فرد به آن پایبند است.

از نظر هابرماس وظیفه و تکلیفی جدید، به‌عهده اندیشمندان، نویسندگان، هنرمندان و به طور کلی روشنفکران گذاشته می‌شود که صرفا به نظریه‌پردازی و مشغولیت ذهنی فردی محدود نمی‌شود، بلکه از این پس در کنار پرداختن به رشته تخصصی و نظریه‌پردازی‌های بعضا انتزاعی، به نقد آشکار و بررسی وقایع جاری در جامعه نیز می‌پردازند

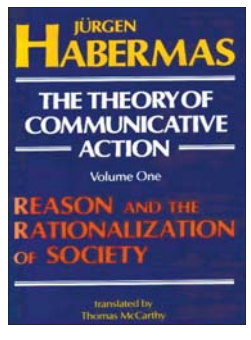

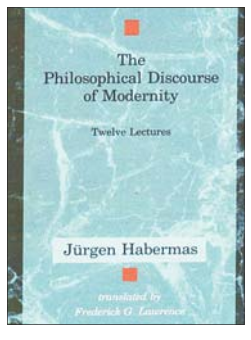

هابرماس و «دیالکتیک روشنگری»

پیگیری جدل و جدال‌های فلسفی و سیاسی هابرماس یکی از طرق راهیابی به کُنه اندیشه‌های او و مدخلی است برای ورود به انگیزه‌های اصلی‌اش. شوق مناظره در هابرماس به معنایی نشان از ارتباط «نظر» و «عمل» دارد که در آن به‌جای ادعاهای قدیمی، سخن از تطابق آموزه‌های فلسفی با زندگی انسان در میان است. فلسفه هابرماس را می‌توان پاسخی به بن‌بست «نقد خرد» در «نظریه انتقادی» مکتب فرانکفورت به‌شمار آورد. هورکهایمر و آدورنو، «عقل تعمیم‌یافته» را محصول کار انسان می‌دانند و از این‌رو ابزار و وسیله حاکمیت و سرکوب فرد که در طول تاریخ همواره چیره بوده است. این رهیافت منفی از فلسفه تاریخ، در واپسین سال‌های زندگی آدورنو، موجب ناامیدی و یأس شدید او شده بود؛ وضعی که به گفته هابرماس یادآور صحنه درام‌های ساموئل بکت بود. هابرماس «دیالکتیک روشنگری»، مشهورترین اثر هورکهایمر و آدورنو را در اساس سیاه‌ترین اثر آنان می‌داند؛ چراکه در آن، وضعیت اسفبار اجتماعی چنان سیاه و فاجعه‌بار توصیف شده است که گویی هیچ راه خروجی از آن نیست. در تصویری که این دو ترسیم می‌کنند، «روشنگری» کاملا شکست‌خورده و مستأصل است و هرگونه کنش هدفمندِ انسان به منظور دگرگونی، واهی و بیهوده است.

نگرش هابرماس درست در نقطه مقابل این نظریه قرار دارد. او حاضر نیست عقل را به «کار» و «سلطه» محدود کند. به‌نظر او تجدید تولید نوع انسان، تنها به منظور کاری مشخص صورت نمی‌پذیرد، بلکه «ارتباط و تفاهم» بین انسان‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. به باور او رشد و گسترش ارتباط و توانایی ایجاد تفاهم، دو عاملی است که پایداری و سلامت جامعه را تضمین می‌کند. به این ترتیب، در کنار «عقل ابزاری»، «عقل ارتباطی» نیز پا به عرصه وجود می‌گذارد که در اساس، فرآیندی فرهنگی است و بر بنیاد رشد فکری و فرهنگی استوار است. تفاهم میان انسان‌ها برای هابرماس دارای میزان و معیار ویژه‌ای است که بر اساس آن، نقد خرد معقول ممکن می‌شود و اصولا از این طریق است که «نظریه انتقادی» امکان‌پذیر می‌شود. هابرماس همزمان با کاهش جنبه‌های احساساتی و عاطفی «نظریه انتقادی»، زمینه‌ای فراهم آورد که بر مبنای آن مناظره و مباحثه دوباره می‌تواند در سطحی گسترده برقرار شود. با طرح این فرضیه، از این پس تمام افکار و آثار هابرماس حول محور «کنش ارتباطی» می‌چرخد که با بسط و گسترش آن، نظریه‌ای با همین عنوان پایه‌ریزی می‌شود. او در کتاب «نظریه کنش ارتباطی» که مشهورترین و مهم‌ترین اثر او به‌شمار می‌آید، در کنار بررسی و نقد افکار و آرای بسیاری از اندیشمندان علوم اجتماعی و برخورد با مهم‌ترین مکاتب فلسفی و جامعه‌شناختی معاصر، با طرح و تشریح مفاهیمی جدید، گستره نظریه خود را مشخص می‌کند.

هابرماس و نقش روشنفکران

هابرماس نقش دیرین اندیشمندان جامعه را به فعالیت در دو حوزه مستقل و در عین حال به‌هم‌پیوسته تقسیم می‌کند: از یک‌سو به‌عنوان متفکر و محققی که با همگنان و همکاران خود به مباحثه و داد و ستد فکری در حوزه تخصصی خود می‌پردازد و از این طریق در گسترش و گشایش نظریه‌ها و پیدایش فرضیه‌های علمی جدید متفکر و مبتکر است؛ و از سوی دیگر به‌مثابه روشنفکری اجتماعی که به منظور روشنگری، در مباحث و مناظره‌ها و جدل‌های عمومی جامعه شرکت می‌کند و می‌کوشد با مشارکت و دخالت خود در مباحث روز و طرح پیشنهاد در جهت مسایل جاری جامعه، در فرآیند اصلاح و تکامل و بهبود وضع موجود تاثیر گذارد. به این ترتیب وظیفه و تکلیفی جدید، به‌عهده اندیشمندان، نویسندگان، هنرمندان و به طور کلی روشنفکران گذاشته می‌شود که صرفا به نظریه‌پردازی و مشغولیت ذهنی فردی محدود نمی‌شود، بلکه از این پس در کنار پرداختن به رشته تخصصی و نظریه‌پردازی‌های بعضا انتزاعی، به نقد آشکار و بررسی وقایع جاری در جامعه نیز می‌پردازند. یورگن هابرماس خود، در نظر و عمل، نمونه‌ای خوب از این‌گونه روشنفکران است.

شخصیت نمونه‌ای که هابرماس در شالوده‌ریزی نظریه خود درباره نقش و جایگاه روشنفکران در نظر دارد، «هاینریش هاینه»، شاعر و نویسنده نامدار آلمانی است که مبارزه برای کسب آزادی و تلاش در راه رفع نابرابری‌های اجتماعی و ایستادگی در برابر دست‌اندازی‌های دولت به آثار اندیشمندان و نویسندگان و هنرمندان، بخشی بزرگ از حیات معنوی او را تشکیل می‌داد. هاینه بر این باور بود که وظیفه اخلاقی هنرمندان و روشنفکران، شناختن نیروی برانگیزاننده‌ای است که تحولات اجتماعی را موجب می‌شود. او افزون بر این، تلاش در تاثیرگذاری بر فرآیند این تحولات و مشارکت در شکل‌گیری ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه را نیز جزو وظایف اخلاقی آنان می‌دانست. هاینه در عین حال به روشنفکران و روشنگران جامعه هشدار می‌داد که مبادا از بازبینی و وارسی مدام جهان‌بینی خود و- در صورت لزوم- از تصحیح و ترمیم آن غافل شوند.

هابرماس این نظر هاینه را شالوده بنای نظریه خود درباره نقش روشنفکران قرار داده است. به‌نظر او وقتی روشنفکران با بهره‌مندی از قدرت سخن‌پردازی و به یاری براهین گاه مبالغه‌آمیزشان به حمایت از حقوق پایمال‌شده و حقایق زیر پا گذاشته شده برمی‌خیزند و به پشتیبانی از انجام اصلاحات و نوآوری‌های بهنگام و توسعه و رشد به تعویق افتاده قد علم می‌کنند، رویکردشان در درجه اول به آن بخش از افکار عمومی است که نه‌تنها برای این امور تفاهم نشان می‌دهند، بلکه بیدار، مطلع، هوشیار، آگاه، مستعد و آماده نشان‌دادن واکنش‌اند. در جوامع دموکراتیک، این تنها آگاهی و هوشیاری و اعتراضِ بهنگام شهروندان است که امکان بروز تخلف هیات حاکمه از قانون را محدود و گاه راه پیدایش آن را مسدود می‌کند. از این‌رو، نافرمانی مدنی و تمردِ موجه شهروندان از پذیرش برخی قوانین موضوعه، تا زمانی که در محدوده قانون اساسی صورت پذیرد، گرچه در نگاه اول «سرپیچی و نافرمانی» به‌نظر می‌آید، ولی از آنجا که حقوق و سیاست در جوامعِ باز و دموکراتیک پیوسته در حال تطبیق و تجدید است، این سرپیچی ظاهری از قانون می‌تواند در تصحیح و ترمیم قوانین، موثر و مفید واقع شود. به بیانی دیگر، ملت نگهبان قانون اساسی و از طریق انتخاب خود، داور نهایی است.

هابرماس برای رفع هرگونه سوءتفاهم درباره نقشی که برای روشنفکران در نظر گرفته است، دو نکته اساسی را متذکر می‌شود: نخست آنکه تعهد اخلاقی فرهیختگان و روشنفکرانِ جامعه به تلاش در گستره همگانی و کوشش در جهت تاثیرگذاری در فرآیند دگرگونی‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی، نباید الزاما منجر به درهم‌آمیختگی فعالیت‌های حرفه‌ای، علمی و فرهنگی با کوشش‌های اجتماعی و کنش آنان در قبال مسایل سیاسی جامعه شود. دومین نکته به نوع و چگونگی تعهد و التزامی مربوط می‌شود که روشنفکران خود را اخلاقا موظف به آن می‌دانند. در این مورد نیز تاثیرگذاری سیاسی بر افکار عمومی را نباید با پیوستگی و وابستگی به تشکیلات سیاسی خاص یا مشارکت در دستگاه‌های حکومتی و مبارزه برای کسب قدرت سیاسی یکی پنداشت.

نگاه

از تحریم‌های ۱۹۹۰ تا جنگ ۲۰۰۳

تحریم‌های اقتصادی که از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۳ در مورد عراق برقرار شد، جامع‌ترین و ویرانگرترین تحریم‌هایی بود که در طول تاریخ به نام سکانداری بین‌المللی وضع شده است. این تحریم‌ها به همراه بمب‌هایی که در سال ۱۹۹۱ بر عراق فروریخته شد، زیرساخت‌های این کشور را تا مرز نابودی پیش برد و لطمه شدیدی به شرایط اساسی لازم برای ادامه حیات مردم این کشور زد. جوی گوردن در کتاب «جنگ پنهان» در اعلام جرم و بررسی سیاست ایالات‌متحده نقش اصلی این کشور در شکل‌دادن به تحریم‌هایی را بررسی می‌کند که گزندگی شدید آن‌ها تا حدودی نتیجه تعریف ایالت متحده از کاربرد دو مفهوم «دومنظوره» و «سلاح‌های کشتار جمعی» بود. این کتاب به بررسی این مساله می‌پردازد که ایالات‌متحده چگونه توانست ماهیت و حدود تحریم‌هایی را رقم زند و شورای امنیت سازمان‌ملل بر ضد عراق برقرار کرد. این کتاب خسارت‌هایی را آشکار می‌کند که می‌تواند قدرت مهارنشده نهادهای سکانداری بین‌المللی به بار آورند. در نظر نویسنده، ایالات‌متحده نفوذ بی‌مانندی در تعیین سیاست‌های شورای امنیت سازمان‌ملل داشته و اغلب این کار را به رغم مخالفت شدید اکثریت اعضای شورای امنیت، کارگزاری‌های سازمان‌ملل و مجمع‌عمومی این سازمان انجام داد. نویسنده با استفاده از اسناد داخلی سازمان‌ملل، صورت‌جلسات محرمانه تشکیل‌شده در پشت درهای بسته و مصاحبه با دیپلمات‌های خارجی و مقام‌های آمریکایی تشریح می‌کند که چگونه ایالات‌متحده نه‌تنها مانع ورود

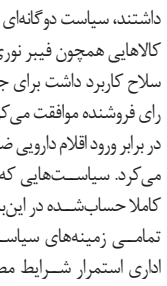

جنگ پنهان ایالات‌متحده و تحریم‌های عراق

جوی گوردن

ترجمه: زهرا کسمتی

ناشر: نی

قیمت: ۲۲۰۰۰ تومان

کالاهای بشردوستانه حیاتی به عراق شد، بلکه تلاش‌هایی را که برای اصلاح نظام تحریم‌ها به‌عمل می‌آمد تضعیف و به‌طور یکجانبه به‌بازرسان تسلیحاتی سازمان‌ملل بی‌اعتنایی کرد و آرای اعضای شورا امنیت را به بازی گرفت. ایالات‌متحده با تفسیر خودسرانه‌ای که از مفهوم نگرانی‌های امنیتی از تولید سلاح‌های کشتار جمعی ارایه می‌داد، عملا مانع ورود هر کالایی از واکسن و شیرخشک تا تخم‌مرغ مصرفی عراقی‌ها بود. از سوی دیگر در قبال کالاهایی که ریسک امنیتی بالایی داشتند، سیاست دوگانه‌ای داشت: با ورود کالاهایی همچون فیبر نوری که در تولید سلاح کاربرد داشت برای جلب حمایت و رای فروشنده موافقت می‌کرد در حالی‌که در برابر ورود اقلام دارویی ضروری مقاومت می‌کرد. سیاست‌هایی که ایالات‌متحده کاملا حساب‌شده در این‌باره داشت در تمامی زمینه‌های سیاسی، حقوقی و اداری استمرار شرایط مصیبت‌بار عراق را تضمین می‌کرد که امروز نیز می‌توان اثرات آن را دید. این کتاب در ۱۲فصل با عناوین «سیاست مهار»، «چگونه تحریم‌ها واقع شد»، «نفوذ ایالات‌متحده»، «مشکل مانع‌تراشی‌ها»، «وسعت فجایع»، «تنش در سازمان‌ملل‌متحد»، «نقش حکومت عراق»، «کنگره و تحریم‌ها» و ... تنظیم شده است.

ریویو

نگاهی به کتاب «چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن»

تخریب محیط‌زیست و بحران امنیت غذایی

جواد لگزیان

امنیت غذایی به نظر لستر براون در کتاب «چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن» اکنون بسیار مهم است چرا که سرنوشت ما همچون تمدن‌های پیشین مانند سومری و مایایی به سرنوشت عرضه غذا پیوند خورده است و با وجود افزایش سریع قیمت مواد غذایی در سطح جهانی باید هر چه زودتر به بازسازی اقتصاد جهانی انرژی پرداخت و البته در این راه ایجاد نظام انرژی که نه بر مصرف سوخت متکی خواهد بود و نه بر تبدیل محصولات زراعی خوراکی به سوخت در اولویت است. به عقیده لستر در طرف عرضه معادله غذا ما با چالش‌های متعددی ازجمله تثبیت آب‌وهوا، افزایش بهره‌وری آب و حفاظت از خاک روبه‌رو هستیم. تثبیت آب‌وهوا کار ساده‌ای نیست، اما اگر سریعا عمل کنیم، می‌توانیم از پس آن برآییم. این کار مستلزم کاهش بزرگی در میزان انتشار کربن است- چیزی حدود ۸۰درصد کاهش ظرف یک دهه- تا در اثر آن بتوانیم از عواقب وخیم تغییر آب‌وهوا بگریزیم. این سخن به‌معنای بازسازی کامل و همه‌جانبه اقتصاد انرژی جهان است. ساده‌ترین راه انجام این کار به گمان لستر بازسازی نظام مالیاتی است. بازار نقاط قوت بسیاری دارد، اما ضعف‌های خطرناکی نیز دارد. بازار هزینه‌های مستقیم استخراج زغال‌سنگ و تحویل آن به نیروگاه‌های برق را خیلی راحت محاسبه می‌کند. اما هزینه‌های غیرمستقیم سوخت‌های فسیلی را در قیمت آنها منظور نمی‌کند؛ مانند هزینه‌های اجتماعی گرم‌شدن کره زمین، سرنیکلاس اشترن اقتصاددان ارشد سابق بانک جهانی، هنگام انتشار مطالعه به‌یادماندنی‌اش درباره هزینه‌های تغییر آب‌وهوا، این نکته را متذکر شد که تغییر آب‌وهوا محصول نارسایی وسیع نظام بازار است... هدف بازسازی مالیات‌ها عبارت است از کاهش مالیات بر درآمد و افزایش مالیات بر کربن تا از این طریق هزینه تغییر آب‌وهوا و سایر هزینه‌های غیرمستقیم مصرف سوخت‌های فسیلی در قیمت بازاری آنها منعکس شود. اگر بتوانیم بازار را وادار کنیم که حقیقت را بگوید، گذار از زغال‌سنگ و نفت به انرژی بادی و خورشیدی و زمین- گرمایی بسیار تسریع خواهد شد. اگر یارانه‌های عظیم صنعت سوخت‌های فسیلی را حذف کنیم، این حرکت بازهم سریع‌تر خواهد شد. هرچند برخی از مردم چنین گذاری را بسیار دور از ذهن می‌پندارند، این موج پیوسته- و در برخی کشورها با سرعتی هیجان‌آور- به پیش می‌رود، مثلا اکنون چهار ایالت شمال آلمان حداقل ۴۶درصد از برق خود را از نیروی باد تامین می‌کنند. برای کل دانمارک این رقم ۲۶درصد است. در ایالات متحده دو ایالت آیووا و داکوتای جنوبی هر کدام یک‌پنجم برق خود را از انرژی بادی تامین می‌کنند. اکنون انرژی خورشیدی اروپا می‌تواند نیاز ۱۵میلیون خانه را به برق تامین کند. کنیا اکنون یک‌پنجم برق مورد نیاز خود را از انرژی زمین- گرمایی تامین می‌کند. اندونزی نیز تولید ۹هزارو۵۰۰مگاوات برق را از انرژی زمین- گرمایی برای سال ۲۰۲۵ میلادی هدف قرار داده؛ این مقدار برق معادل ۵۶درصد نیاز فعلی این کشور به برق است.

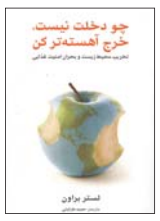

چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن

لستر براون

ترجمه: حمید طراوتی

ناشر: کارآفرین

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

همچنین به تصریح لستر علاوه بر مالیات بر کربن، باید اتکا به خودرو را از طریق ارتقای حمل‌ونقل عمومی سراسر جهان به سطح استانداردهای اروپایی کاهش دهیم. هرجا نیز که از خودرو استفاده می‌شود، باید تاکید ما بر کاربرد خودروهای برقی باشد. دنیا هم‌اکنون نیز بخشی از خطوط راه‌آهن مسافربری خود را برقی کرده است. چندان که ما از موتورهای بنزین‌سوز و گازوییل‌سوز سنتی به خودروهای دوگانه‌سوز قابل اتصال به برق شهر و خودروهای تمام‌برقی گذار می‌کنیم، می‌توانیم برق حاصل از منابع تجدیدشدنی را جایگزین بنزین کنیم. در همین حال چندان که ناوگان خودروهای ایالات‌متحده که تعداد آن در سال ۲۰۰۸ میلادی به اوج خود رسید، کوچک‌تر می‌شود، مصرف بنزین این کشور نیز همچنان به روند نزولی سال‌های اخیر خود ادامه خواهد داد. کاهش مصرف بنزین در کشوری که میزان مصرف آن از مجموع ۱۶ کشور بعد از خود بیشتر است، روند جدیدی است که باید به آن خوشامد گفت.

در ادامه لستر به مساله آب اشاره دارد: همراه با تثبیت آب‌وهوا هدف مهم دیگری که دستیابی به آن برای پیشگیری از سقوط نظام غذایی ضرورت دارد، عبارت است از افزایش بهره‌وری آب. کوششی که جامعه جهانی قریب به نیم قرن پیش در زمینه افزایش بهره‌وری محصولات زراعی به عمل آورد، می‌تواند برای انجام این کار الگوی خوبی باشد. این کوشش فوق‌العاده موفق توانست در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۲۰۱۱ میلادی عملکرد غلات را در هر جریب به سه‌برابر افزایش دهد. اما راه‌حل سریع برای رویارویی با بحران چیست؟ از نگاه لستر ابتکاری که می‌تواند قیمت مواد غذایی را سریعا کاهش دهد، لغو مجوزهای تولید زیست- سوخت است. تبدیل مقادیر انبوهی از مواد غذایی به سوخت اتومبیل هیچ توجیه اجتماعی ندارد. وقتی پیوسته خودروهای دوگانه‌سوز برقی- بنزینی قابل اتصال به برق و خودروهای تمام‌برقی‌ای به بازار می‌آیند که می‌توانند با مصرف برقی که در نیروگاه‌های بادی محلی تولید می‌شود با هزینه‌ای معادل بنزین گالنی ۸۰سنت حرکت کنند، چرا همچنان از سوخت پرهزینه‌ای که قیمت آن چهاربرابر است استفاده کنیم. خواه مساله را از دیدگاه برتری محیط‌زیست نگاه کنیم و خواه از دید برتری اقتصاد، در هر صورت همه ما از گذار از سوخت‌های مایع به وسایل نقلیه‌ای که با نیروی برق رانده می‌شوند منتفع خواهیم شد. استفاده از برق حاصل از مزارع بادی، سلول‌های خورشیدی و نیروگاه‌های زمین- گرمایی برای تامین انرژی خودروها انتشار کربن را به گونه‌ای نمایان کاهش خواهد داد. اکنون ما هم فناوری‌های تولید برق و هم فناوری‌های تولید خودرو لازم را برای ایجاد نظام حمل‌ونقلی پاک و بدون کربن در اختیار داریم؛ نظامی که نه بر مصرف سوخت متکی خواهد بود و نه بر تبدیل محصولات زراعی خوراکی به سوخت.